

علوم اجتماعی در گسست از جامعه

محسن آزموده

علوم اجتماعی بنا به ساده‌ترین تعریف، مجموعه‌ای از معارف و آگاهی‌هایی هستند که موضوع‌شان جامعه و مسائل اجتماعی است. این علوم اعم از جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم ارتباطات، مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان، مطالعات جوانان، مطالعات شهری و ... در گام نخست به تبیین و توضیح و توصیف جامعه و گروه‌های مختلف انسانی از حیث زندگی اجتماعی، از جنبه‌های مختلف می‌پردازند و در گام بعدی پیشنهادات و توصیه‌هایی برای بهبود شرایط اجتماعی حیات آدم‌ها و رفع مشکلات و مصائب جامعه ارائه می‌کنند. در این تعریف ساده‌شده و سراسر است، برای علوم اجتماعی دو وجه در نظر گرفته شده است: نخست وجه توصیفی و تبیینی یعنی شرح و توصیف جنبه‌های مختلف جامعه از حیث زندگی اجتماعی و دوم وجه یا سویه تجویزی یا هنجاری یعنی بر اساس آن مطالعات و تحقیقات، با در نظر داشتن شرایط مطلوب، برای نیل به آن به رایه‌بایدها و نبایدهایی می‌پردازند.

بر اساس این تعریف، مخاطب عالمان اجتماع و جامعه‌شناسان در مرتبه نخست، علاقه‌مندان و پژوهشگران و دانشجویان این معارف هستند، یعنی کسانی که به وجوه جمعی زندگی انسان علاقه‌مندند و می‌خواهند از جنبه‌های متنوع زندگی اجتماعی آدم‌ها به‌طور کلی و جامعه خودشان به‌طور خاص سر درآورند. توجه این گروه به علوم اجتماعی و فرآورده‌های آن بیشتر از حیث وجه توصیفی و تبیینی آن است. اما عموم افراد جامعه از یکسو و دولت‌ها و تصمیم‌گیرندگان برای زندگی عمومی آدم‌ها از سوی دیگر، از وجهی دیگر و عمدتاً از حیث هنجاری با این علوم سر و کار دارند. به عبارت روشن‌تر، عموم افراد جامعه، باید با چستی جامعه و مسائل آن و نحوه سازوکار زندگی جمعی آدم‌ها، یا دست‌کم جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، اصول همزیستی اجتماعی را یاد بگیرند. تصمیم‌گیرندگان اجتماع و دولت‌ها نیز به‌طور خاص هم از حیث توصیفی و هم از جنبه هنجاری مخاطب علوم اجتماعی و محصولات آن هستند و برای امر خطیر تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری و مواجهه با جامعه، باید به نگاه و ابزار جامعه‌شناسی مجهز باشند. کمیت علوم اجتماعی در ایران از هر دو منظر فوق مذکور می‌لنگد. یعنی در مقایسه با شمار بالای دانش‌آموختگان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی در ایران، اولاً جامعه‌شناسی ما، در توصیف و تبیین وضعیت

اجتماعي داخل ايران بسيار ضعيف عمل کرده است و ثانياً آن ارتباط مطلوب و قابل توجه میان پژوهشگران و متخصصان این رشته با عموم جامعه از یکسو و دولت و تصمیم‌سازان از سوی دیگر وجود ندارد. درصد بالایی از فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموختگان علوم اجتماعی در ایران، مثل بسیاری از رشته‌های دانشگاهی، صرفاً عنوان لیسانس یا فوق‌لیسانس یا حتی دکتری این رشته‌ها را یدک می‌کشند و اقدام قابل توجهی در زمینه شناخت جامعه ایران و مسائل آن صورت نداده‌اند. تعداد محدودتری که به هر حال در زمینه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی مطالعه و تحقیق می‌کنند، درگیر مسائل نظری و مباحث انتزاعی می‌شوند و بیشتر وقتشان صرف ترجمه کتاب‌ها و مقالات این حوزه از زبان‌های دیگر می‌شود. تعداد جامعه‌شناسان و پژوهشگرانی که به‌طور علمی و دانشگاهی به مطالعه جامعه ایران و مسائل آن می‌پردازند و بر این اساس محصولاتی به صورت کتاب و مقاله ارائه می‌کنند، بسیار اندک است.

در میان آثار و نوشته‌های فراوانی که در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، تحت عناوینی چون رساله، پایان‌نامه، تحقیق و مقاله علمی-پژوهشی تولید می‌شود، کمتر به مسائل انضمامی و مبتلابه جامعه توجه می‌شود و مقالات و رساله‌ها، عمدتاً کلیشه‌ای، قالبی یا بیش از حد انتزاعی هستند. آن دسته از نوشته‌ها و تحقیقات معدود اما ارزشمندی هم که واقعاً مصداق تعبیر «جامعه‌شناسی» هستند، یعنی به معرفی و شناخت جامعه می‌پردازند، یا معمولاً به صورتی بسیار محدود و نادرست عرضه می‌شوند و عموم اهل فرهنگ و سیاستمداران، از وجودشان بی‌اطلاع هستند یا در صورت ارائه عمومی، چنان بیان و زبانی پیچیده و تخصصی و دانشگاهی دارند که عملاً برای غیرمتخصصان بی‌فایده و غیرقابل فهم می‌شوند.

خلاصه آنکه «جامعه‌شناسان ایرانی»، هم در مقام پژوهشگر و محقق و هم در جایگاه معلم و آموزگار و ارائه‌دهنده راهکار، در متن جامعه حضور ندارند و با فاصله از اجتماع به کار و تحقیق می‌پردازند. آنها در صورت اشتغال به علوم اجتماعی نظری، درگیر مفاهیم و نظریه‌ها و صورت‌بندی‌های نظری-مفهومی خود هستند و از توصیف و تبیین آنچه واقعاً در جامعه در جریان است، ناتوان. جامعه نیز در غفلت از تولیدات محدود و معدود آنها، کار خود را می‌کند و شرایط و اصول زندگی اجتماعی را به صورت تجربی و با روش آزمون و خطا و از خلال سر و کله زدن با شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های جمعی و فضای مجازی می‌آموزد. مهم‌تر از این فاصله فراوان میان جامعه‌شناسان با نهادهای تصمیم‌گیرنده برای جامعه و دولت‌هاست. دولت و حکومت به‌طور خاص و عموم تصمیم‌سازان برای جامعه از جمله مدیران بخش‌های خصوصی،

هیچ وقعی به دانش جامعه‌شناسی و توصیفات و تجویزهای جامعه‌شناسان نمی‌گذارند و برای قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری در سطح اجتماع، عملاً از باورهای ناسنجیده و غیرعلمی خود، بهره می‌گیرند.

علوم اجتماعی در گسست از جامعه، عملاً به زایده‌ای بی‌مصرف و اضافی برای کل اجتماع به‌طور کلی و نظام دانشگاهی به‌طور خاص بدل می‌شود، البته اگر بتوان واگویه کردن نظریه‌ها و ترجمه آثاری درباره جوامعی دیگر را علوم اجتماعی به معنای دقیق آن خواند. علوم اجتماعی اگر نتواند درباره سیر و روند تحولات اجتماعی، مسائل نسلی، معضلات خانوادگی، آسیب‌های اجتماعی، مسائل جوانان، تاثیر و پیامد سیاست‌گذاری‌ها در جامعه، مسائل زنان، مشکلات اقلیت‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی و... روشنگری کند، اسم بی‌مسمايي می‌شود که کارش تکرار مکررات دیگران است. کاهش اقبال جوانان به دانشگاه‌ها به نحو عام و به رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی به‌طور خاص، گواهی آشکار از بی‌فایده‌گی دانشگاه و این رشته‌هاست. دیر زمانی در جامعه ایران به نظر می‌رسید که دانشگاه منشأ تحولات و تغییرات است و چشم امید بسیاری از دلسوزان به دانشگاه‌ها دوخته شده بود. اکنون شواهد نشان‌گر آن است که دانشگاه و تولیدات آن از جمله علوم اجتماعی، ارزش و اهمیت پیشین خود را از دست داده‌اند و گروه‌های علوم اجتماعی، به سمساری‌هایی تبدیل شده‌اند که اجناسی بنجل و به درد نخور و تاریخ مصرف گذشته عرضه می‌کنند. اکثریت جامعه تمایلی به مراجعه به آنها ندارد، جز علاقه‌مندان به عتیقه‌جات و مجموعه‌داران متفنن و سرگرمی‌طلب.